

اسرار محبین

مباحث نامه از مضمون دعای ابو حمزه ثمالی
ضمیمه قطعاتی در مدح و مراثی ائمه طاهرین
(ع) و بحر الطویل از شرح مختصر مسافرت
اعلی حضرت اباعبدالله الحسین ارواحنا فداه
و نصاب سودمند

اثر طبع:

سید محمد حسین مدرس صادقی اصفهانی

ناشر:

کتابفروشی شمس

اصفهان - خیابان فردوسی

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

چاپخانه اولیاء اصفهان

دیوان مدرس صادقی در مدح و منقبت
چهارده معصوم (ع) و نصایح سودمند در
۲۲۲ صفحه با جلد زرگوب ۴۵ ریال
« شمیز ۲۵ ریال

لمعات حسینی در تولد و مدح و منقبت و
مراثی خامس آل عبا (ع) در پنج جلد
سه جلد آن منتشر شده
بهای سه جلد ۹۵ ریال



بهاء ۱۵ ریال

سید محمدحسین مدرس صادقی اصفهانی

اسرار محبین

اسرار محبین

مناجات نامه از مضمون دعای ابو حمزه ثمالی ضمیمه قطعاتی
در مدح و مرثی ائمه طاهرین و بحر الطویل از شرح مختصر
مسافرت اعلی حضرت اباعبدالله الحسین ارواحنا فداء و نصایح سوزمند

اثر طبع:

سید محمد حسین مدرس صادقی اصفهانی

ناشر: کتابفروشی شهس

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

(چاپخانه اولیاء اصفهان)

در تاریخ کتاب

هست بشکر خدا بیان مدرس
 حمد خدای کریم قادر منان
 گشت به تنظیم این کتاب موفق
 بهر ادای مدیج عتروت طه
 مظهر رحمت نبی و آل گرامش
 از اثر فکر و نظم مدح و مناقب
 تا که بیا باشد این رواق مقرنس
 رحمت و الطاف حق بدینی و عقبی
 سال فراغ کتاب و نظم بیانش
 جمله بگفت این کلام بتاریخ
 تا که بود روح در روان مدرس
 روز و شب این هست بر زبان مدرس
 بخت نکو گشت همغان مدرس
 شهید و شکر ریخت از زبان مدرس
 در صف حشر ند شافعان مدرس
 زنده شود روح دوستان مدرس
 یاد نمایند از زمان مدرس
 باد بیاران مهربان مدرس
 گشت سئوالی زهمرهان مدرس
 شاد شود زمین عیان روان مدرس

ناجیات نامه از مضامین عالیہ دعای مبارک ابو حمزہ ثمالی علیہ الرحمہ پر
 سب خواہش جمعی از متدینین نوشته شدہ امید است کہ در موقع خواندن
 بن عاصیرا فراموش نفرمائید

بسم الله الرحمن الرحيم

الہی از عقوباتم مژگان	بحیلتہای خود خوادم مگردان
رہ خیری بمن جز در گہت نیست	نجاتی بہر من جز حضرتت نیست
ناہر کس کرد نیکوئی بدوران	بود مستغنی از الطاف رحمان
ویا ہر کس گنہ کار و زبونست	ز ذیل قدرت آئی برونست
الہی یا الہی یا الہی	بدر گاہت بدہ ما را پناہی
بلطف تو بتو من آشنایم	براہ خود تو گشتی رہنمایم
بمن آموختی راہ دعا را	تو کردی باز ابواب رجا را
نبود از تو بمن گر رہنمایی	نبودم با تو ہر گز آشنائی
سپاس و حمد بیحد آنخدا را	کہ در خواندن اجابت کرد ما را
اگر چہ با صلائی مہربانش	نخواہم بہرہ خود را ز خوانش
سپاس آن منعوی را کز روجود	ہر آنچہ خواستم او لطف فرمود
عجب از آنکہ نعمت خویش	بخواہد قرض و من باشم بہ تشویش
سپاس آنکہ گرد دوقت حاجت	بزاری خوانمش یا کاہ خلوت
کہ گویم راز خود را من دمام	بدون شافعی بدہد مرادم
سپاس او را سزد کہ خوانم او را	نخواہم بہر حاجت غیر او را
اگر خواہم ز غیر دوست حاجت	نباشد بہر من غیر از مذلت
سپاس آنخدا ئیرا گذارم	کہ امید ی بغیر او ندارم
گر امید ی بغیر اوست مأنوس	شود از حاجت و آمال مأیوس

خدا ئمیرا سپاس وشکر خواهم
 بدست کس نداده هیچ کارم
 ثنا مختص حی کار ساز است
 نمایم حمد ستار العیوبی
 خدا را خواهم از هر چیز بهتر
 الهی راه هر خواهش ز آغاز
 هر آنکس چشم امیدی گشوده
 بفضل تو اگر امید وارم
 در حاجت بروی جمله باز است
 یقین دارم که بر امید واران
 بغیر از تو بمظلومان نالان
 هر آن چشمیکه بر جود کریم است
 عوض دادی چه از منع بخیلان
 اگر سالک بکویت آورد رو
 تو پنهان نیستی از چشم خلقتان
 نمودم با توجه قصد آنکوی
 بسویت آمدم با آه و زاری
 نباشم مستحق استماع
 ولی چون اعتمادم بر کریمست
 بصدق وعده ات دلشاد باشم
 من از صدق و یقین دانم که بر من
 خدائی نیست بر من جز تو معبود
 تو فرمودی بود فرمایشت راست
 بخواید از خدا لطفش عمیمست

که داده در جوار خود پناهم
 که بنمایند مردم خوار و زارم
 که با من دوست و از من بیناز است
 که گو بر من نه پندارد ذنوبی
 سزاوار ثنا و حمد بی مر
 بسوی تو بدیدم با شدم باز
 بسوی حضرتت باشد ستوده
 چه محتاجم نکویست انتظارم
 بسوی تو گردش روی نیاز است
 تو هستی قاضی حاجات آنان
 نباشد دادرس ایحی سبحان
 اگر راضی بر رفتار رحیم است
 و یا اعطاء و بخششهای خوبان
 بود نزدیک راه مقصد او
 نمودت پرده آماں پنهان
 بحاجت آورم بر در گهت روی
 بخوانم من ترا ای حی باری
 دعایم نیست لایق بر اجابت
 که بر بیچارگان لطفش عمیمست
 بایمانم ز غم آزاد باشم
 خدای مهربانی ای مهیمن
 یگانه بی شریک ورب محمود
 هر آن وعدی که دادی حق و برجاست
 که او بر بندگان خود رحیمست

نباشد از صفات منعم عام
عطاهايت بمخلوقت فروست
بدم طفل صغير نا توانی
بدادی شهرتم در نزد خلقتان
بنعمتهای خود دادی قوایم
شناسائی تو شد رهنمایم
تو را خواهم بود حبت شفیع
بخوانم سید و مولای خود من
الهی خوانمت از دور و نزدیک
برغبت رو بدرگاه تو دارم
شوم مأیوس چون بینم گناهان
اگر عفو کنی نیکو رحیمی
مرا این بس بود کز بیجیائی
پناه من زهر سختی و آفت
رجا دارم که نزد این و آنم
امیدم را مکن نومید و حیران
تو بهتر مستمع برداد خواهان
بود آمال من بیحد و بیمر
بعفو خود بقدر حاجتم ده
کریمی تو از آن هست بر تر
بود حلم تو اعظم زین بیانات
بود مولای من فضلت پناهم
من اهر کس نکوتر در شمارم
که وعده تو همه حتم و یقین است

پس ازدهوت نماید منع اطعام
بمردم رأفت از حد برونست
تو دادی قدرت و شوق جوانی
بهر حال نمودی لطف و احسان
نوید خفو دادی در جزایم
که بازاری بدرگاه تو آیم
یقین کاینمو هبت سازد رفیع
ولی عصیان ز بانم کرده الکن
بقلبی کوز عصیان گشته تاریک
که هم ترسان و هم امیدوارم
چه بینم عفو تو گردم هراسان
عذابم گر کنی نه خوف و بیمی
باین اعمال بد آیم گدائی
بود مهر تو و آثار رحمت
نگردانی تو محروم این فغانم
دعایم بشنو و خوارم مگردان
تو بالا تر امید مستمندان
ولی اعمال نا شایسته و شر
ز پاداش عملها فرصتم ده
که بدهی مذنبان ز اعمال کیفر
که بر تقصیر ما بدهی مکافات
ز تو ترسان بسویت عذر خواهم
ز حسن ظن یقین قطع دارم
کلامت سر بر صدق و متین است

بجز این نیستم در قلب حاصل
بفضل خود عطا کن بر من زار
بزرگم کن پیوشان عیب جانم
اگر غیر از تو آگه بد ز حالم
و گر بودی تو عاجل در عقوبات
نه آنکه کمتر از بینندگان
الهی چون تو خیر الساترینی
بودا کرامت از هر کس فزونتر
تو آمرزنده ذنب و گناهی
بیخشی مذنبان را چون کریمی
کنم شکرت بحلمت بعد دانش
ز حلم تو چنان طغیان نمودم
ز بس پوشیدی از من عیبهارا
ز بس واسع بدیدم رحمتت را
بسرعت رو بهر اوهام کردم
الهی یا حلیم و یا کریم
تو آمرزنده جرم و گناهی
تو یا رب صاحب من عظیمی
کجا باشد خدا ستر جمیلت
کجا باشد فرجهای قریت
کجا شد رحمت با وسعت تو
کجا شد موهبتهای عظیمت
کجا شد فضل تو بر بندگانت
کجا شد سفره احسان عامت

خطوری غیر اینم نیست در دل
تصدق کن بمن از عفو بسیار
به بخش از سرزنشهای زبانه
نمیکردم گناهی من بعالم
نمیگشتم مباشر در خطیئات
و یا نادان تر از دانندگان
تو بینا تر ز جمله ناظرینی
پیوشانی تو عیب خاق یکسر
تو بر هر غیب و هر پنهان گواهی
نفرمائی عقوبت چون حلیمی
که با قدرت نائی عفو و بخشش
که فرمان تو را عیان نمودم
نمودم من رها شرم و حیا را
بزرگیهای عفو و بخشش را
بهر فعل حرام اقدام کردم
توئی حی و توقیوم و قدیم
تو قابل توبه هر عذر خواهی
تو صاحب جود و احسان قدیمی
کجا آن عفو و احسان جمیلت
کجا شد دستگیری سریعت
کجا شد آن عطا و نعمت تو
کجا آن حسن رفتار کریمت
کجا شد من تو بر دوستان
کجا شد آن کریمهای نهانت

بحق مصطفی و آل اکرم
 خلاصم کن بلطف و رحمت خود
 ولی نعمتی و هم نکو کار
 نکردم يك عمل خالص برایت
 و لکن فضل تو باشد پناهم
 تو بهر متقین آمرز گاری
 تو از راه کرم از هر گناهی
 کدامین نعمت را شکر گویم
 پوشیدی ز مردم عیبهایم
 بدادی عافیت ز آلام و اسقام
 الا ایدوست بر هر دوستداران
 توئی احسان کننده من گنه کار
 کدامین جاهل از جودت نیاز است
 چه باشد قدر اعمال خلائق
 چگونه میتوان بسیار پنداشت
 چگونه مذنبان باشند ترسان
 بود واسع بسی آمرزش تو
 با عزازت گرم از در برانی
 ندارم از تملق خویش را باز
 تو در هر امر خود مختار و شاهی
 دهی بر هر که خواهی نعمت را
 ز کردارت نمیباشی تو مسئول
 شریکی نیست در امر و قضایت
 نباشد کس که در تدبیر افعال

مرا با آن کرم بنما مکرم
 بمن احسان نما از نعمت خود
 فضیلت ده توئی بر بنده زار
 که گردد ناجی من از عذابت
 که فضل تو است یارب تکیه گاهم
 ز احسان نعمت پابنده داری
 نمائی عفو با افغان و آهی
 که نزد مردمان کردی نکویم
 نمودی حفظ از شر و بلایم
 ز هر سختی مرا بنمودی آرام
 تو نور چشم هر امیدواران
 بخوبی خودت بخشا من زار
 زمان حلم تو از حد مبراست
 بجنب نعمت و انعام خالق
 عمل کاندرد مقابل نعمتی داشت
 که رحمت و سعتی داده بایشان
 چه بسیار است جود و بخشش تو
 نگردم دور از ایندگره زمانی
 که من جود تو دانستم ز آغاز
 کنی تعذیب هر کس آنچه خواهی
 نصیب هر که خواهی رحمت را
 نزاعی نیست در ملک تو معمول
 خلافی نیست در حکم و رضایت
 نماید بر تو ایرادی بهر حال

تو خلاق و خلق واجر با تو است
خدا یا این مقام عائدین است
مقام آنکه باشد مر تورادوست
تو صاحب جود و بخشش آنچنانی
نه فضیلت ناقص و نه رحمت کم
ز فضل اعظمت امیدوارم
کنی یارب امیدی را تو محروم
محالست از کریمی چون تو اینکار
الهی من بتو امیدوارم
بود آمال من بیحد و بسیار
که بخشاید گناهانم از مودت
تو مولائی محقق کن رجایم
ولی دانم که از درگاه باری
بر انگیزان مرا کز روی رحمت
نیم مستوجب رحمت و ایکن
بفضل وسعت بر هر گنه کار
بهمن آن سان که هستی منتی نه
بود نورت براهت هادی ما
ز هر سو نعمت عامت در ایام
گناهانم نهادم در برابر
هر آنچه نعمت از روی محبت
ز تو هر دم رسد خیر و عطیات
خدای لم یزل شاه کریمی
رسد هر روز از ما بر تو بیحد

تبارك چل شأنك امر با تو است
کریمیت پناه مذنبین است
که احسان و نعمت خواهش اوست
که عفو خود ز کس واپس نخوانی
امید من بعفوت هست محکم
بر رحمتهای واسع چشم دارم
و یا سازی گمانیراتو معدوم
ندارم این گمان بر رب غفار
طمع از رحمت بسیار دارم
گنه کارم رجا دارم ز غفار
دعا خوانم کند بر من اجابت
نیم قابل ز فضل و کرده هایم
نسازی نا امیدم تو بخواری
بدرگاهت نمایم عرض حاجت
توئی اهل عطا و جود بر من
گنه بخشی چه کم باشد چه بسیار
که من محتاج عفوم رحمتی ده
شدم مستغنی از فضیلت بهر جا
بیارد بهر ماهر صبح و هر شام
پشیمانم ببخشا حال مضطر
عطا کردی بیفزودم شقاوت
ز ما نبود بجز شر و خطیئات
تو بخشاینده عبد لثیمی
ز اعمال قبیح و کرده بد

ولی مانع نباشد از برایت
 فسبحان له از حلم عظیمت
 کریمیت ز اول تا به آخر
 مقدس دانمی من اسمهایت
 همه افعال و کردارت کریمست
 بود فضلت فزون حلم تو اعظم
 الهی عفو خواهم عفو خواهم
 الهی باشد اینم از تو مسئول
 الهی از عذاب ده پناهم
 بده از موهبتهای کریمم
 نصیبم کن طواف خانه ات را
 تحیات و سلام بیحد و مر
 بر آن پیغمبر امی اکرم
 بهر بنده تو نزدیک و قریبی
 بفرما روزیم اعمال و طاعت
 مرا با والدینم رحمتی ده
 مرا از کودکی کامل نمودند
 الهی رنجشان ز احسان جزاده
 الهی هر که هست از اهل ایمان
 الهی زندگان و مرده گانشان
 بیامر ز ای خدا یا زنده ما
 بیامر ز ای خدا یا شاهد ما
 کسیکه غیر تو معبود گیرد
 الهی از تحیتهای بیحد

بیارد دمبدم بر ما عطایت
 فسبحان له از جود کریمت
 بود بر ماهمه مکشوف و ظاهر
 چه بسیار است آن نعت و ثنایت
 کلامت بس متین شأنت عظیم است
 اگر گیری بفعل و سیئاتم
 بعفو خود بده یا رب پناهم
 که سازیم بند کر خویش مشغول
 برات ایمنی از نار خواهم
 ز فضل بیکرانت ده نعیم
 زیارات نبی اکرم را
 صلوة و رحمت تو باد یکسر
 باهلیت پاک او دمام
 اجابت کن دعایم چون مجیبی
 بمیرانم به آئین و بملت
 ز غفرانت بهر یک منتی نه
 قبول رنج بی حاصل نمودند
 بغفرانت مر آنها را سزاده
 لباس مغفرت بر او بیوشان
 ز خیرات بفرما غرق احسان
 بیامر ز ای خدا یا مرده ما
 بیامر ز ای خدا یا غائب ما
 بخسران و ضلالتها بمیرد
 روان کن بر حبیب خود محمد

به آل و اهل بیت پاک اطهار
 بخوبی ختم کن امر در آخر
 کسیکه رحم ننماید بجانم
 ز انواع بلیات و شدائد
 هرا ن نعمت که دادی بر من زار
 بمن روزی نما از فضل و احسان
 نگه دارم ز انواع خطایا
 ز حج خانه ات یا رب ز انعام
 زیارات نبی و هم امامان
 مکن محروم ما را زین مشاهد
 الهی توبه ده کز پرتو آن
 بمن الهام کن راه سعادت
 بده توفیق کاندل روز و شبها
 که باخوف از تو عمری بگذرانم
 الهی گویم ار کردم مهیا
 که بر پا ایستم من رو برویت
 و یا بهر مناجات بیایم
 کند منع از نماز و از مناجات
 اگر گویم که در باطن امینم
 بمن عارض شود درد و بلائی
 شود حایل میان ما و خدمت
 مگر مولای من ما را رهاندی
 مگر در غافلانم دیده بودی
 مگر کوچک شمردم خدمت را

روان فرما تحیت های بسیار
 همه حاجات مکنونم بر آور
 نفرمایش مسلط بر جهانم
 بفرمایم توحفظ از شر حاسد
 بمن آن نعمت را مستمردار
 تو روزی حلال و هم فراوان
 نمایم حفظ از کل بلا یا
 بفرما روزیم هر سال و هر عام
 بفرما روزیم ای حی سبحان
 مکن دورم ز فیض این معابد
 نه بینم من بمعمر روی عصیان
 بگردانم براه خیر و طاعت
 بخوف و خشیت باشم مهیا
 توئی هادی خلق و رب عالم
 و یا گویم کشم سختی بشبها
 و یا بهر دعا آییم بکویت
 بیاید خواب و بندد دست و پایم
 ندانم از کجایم هست آفات
 شدم قابل که با خوبان نشینم
 که ین ما بیندازد جدائی
 که من دائم کنم ترک عبادت
 مرا یارب ز باب خویش راندی
 مرا مأیوس از رحمت نمودی
 که هر دم دور گشتم حضرت را

مگر اعراض من از خویش دیدی
 مگر دیدی مرا از کاذبینم
 مرا گر شاگرد نعمت ندیدی
 مگر دیدی که دور از عالم انم
 و یا دیدی مرا ای کردگارم
 بآنها باشدم میل و مودت
 نداری خوش تو گویا این دعایم
 نمودی یا بتقصیرم مکافات
 اگر عفو کنی از روی اکرام
 تو بالا تر از آنی کز مکافات
 بود حلم تو افزون ای مدبر
 پناه من بسوی تو ست یارب
 من از هر کس که بر تو سوءظن داشت
 یقین من بود از او فزون تر
 بود فضل تو واسع تر بهر حال
 و یا خوادم کنی از سیئاتم
 الهی بر تو اینسان منظرم نیست
 ببخشا یارب از فضل من زار
 بستر خود پیوشانم ملالت
 تو مولای کریم الوجه ربی
 بودم نادان که دانایم نمودی
 من آن پستم که دادی عز و جاهم
 بدم جوعان و هم عطشان و بیتاب
 بدم عریان پیوشیدی مرا باز

که این سان رحمت از من بریدی
 نمودی دور از درگاه چنینم
 که نعمتهای خود از من بریدی
 که کردی دور از آنها در جهانم
 که من جاسات دونان دوست دارم
 فکندی با بدانم طرح الفت
 کنی دورم که تا نزدت نیایم
 ز بیشرمی من دادی مکافات
 بسا مذنب که بخشیدی در ایام
 بفرمائی گنه کاران مجازات
 که بنمائی مجازات مقصر
 فرار من بکوی تو ست یارب
 یقین بر حق وجودت همچو من داشت
 که میبخشی گناه خلق یکسر
 اگر گیری مرا بر سوء اعمال
 بود حلم تو زین اوهام اعظم
 چنین از فضل تو بر خاطر من نیست
 تصدق کن بمن از عفو بسیار
 ببخش از آنچه بنمودم ملامت
 مرا از کودک کی بودی مربی
 بدم گم گشته خود را هم نمودی
 بدم خائف تو خود دادی پناه
 تو دادی قوت و هم کردی تو سیراب
 بدم بیچاره و کردی سرافراز

بدل کردی تو ضعف من بقوت
 مریضی بودم و دادی شفایم
 منم مذنب که پوشیدی عیوبم
 کمی بودم تو بسیارم نمودی
 من آن رانده شده زار و مملولم
 نه در پنهان نمودم از تو آزر
 شدم صاحب دواهی عظیمی
 منم آن بنده کز روی شقاوت
 بجان خود ستم بسیار کردم
 بدادم رشوه ها اندر نهانی
 منم که هر چه ام دادی تو مهلت
 پیوشیدی هر آنچه عیبهایم
 نمودم معصیتها را زیادت
 ز چشم خود فکندی نیست با کم
 بحلم خود بدادی مهلت باز
 که گویا شد فراموش گناهم
 شدی حافظ ز شر هر خطائی
 الهی گر خطا کردیم بسیار
 نه استخفاف کردم بر اطاعات
 سبک نشدم آن وعده و وعیدت
 فریسم داد نفسم از عداوت
 شدم مغرور بر ستاری تو
 که امروز از عذابم سازد ایمن
 ز درگاه که یارب داد خواهم

بدادی عزتم از بعد ذلت
 منم سائل که بنمودی عطایم
 منم خاطی که بخشیدی ذنوبم
 بدم مستضعف و یارم تو بودی
 که کردی از عطای خود قبولم
 نه در انظار از تو کرده ام شرم
 تو را بودم عجب عبد لثیمی
 نمودم بر خدای خویش جرأت
 که نا فرمانی جبار کردم
 بصاحب معصیتهای عیانی
 نکردم مهلت را من رعایت
 نبودم تا ز تو شرمی نمایم
 بیفزودم برای خود شقاوت
 که این معنی مرا سازد هلاکم
 پیوشیدی ز من هر عیب و هر آزر
 بمثل بیگنه کردی نگاهم
 که گویا میکنی از من حیائی
 نبودم بر خدائی تو انکار
 نه ایرادی نمودم بر عقوبات
 ولیکن سر زد از من این خطیئت
 گنه کردم بیاری شقاوت
 نمودم جد بنا فرمانی تو
 و یا فردا خلاص از دست دشمن
 اگر درگاه تو نبود پناهم

الهی وای بر من از کتابم
 امیدم گر بفضل تو نبودی
 بهر کاهم بیامد یاد از آن
 تو بهتر سامع خوانندگانی
 الهی در پناه دین اسلام
 بحق حرمت قرآن دادم
 برای دوستیم با بیمبر
 رجا دارم بمهرش در ره تو
 بود انسم بایمان از محبت
 مکن اجرم چه آنهاییکه هستند
 که قومی بر زبان دارند ایمان
 بخواهشهای خود گردند و اصل
 ولی ایمان ما قلب و زبانست
 بفرما جمله آمالم تو حاصل
 مکن گمراه دلم بعد از هدایت
 بحق عزت ای حی سبحان
 نگردم دور از این درگاه بخواری
 که از الهام قلب و از سپاسم
 کجا باشد پناه بنده زار
 بمخلوقان پناه و دادرس نیست
 الهی گر ببندی دست و پایم
 و گر در مردم رسوا نمائی
 جدا سازی میان ما و خوبان
 امیدم نیست از عفو تو زایل

که بنوشته ثواب و هم عقابم
 نبودی نهی اگر از ناامیدی
 شدم نومید از فعل گناهان
 تو نیکو تر امید راجیانی
 توسل بر تو بنمودم در ایام
 بتو باشد همیشه اعتمادم
 نبی امی مکی اطهر
 مقرب باشم اندر درگاه تو
 بدن منما تو انس من بو حشت
 خدائیرا بغیر از تو پرستند
 برای حفظ مال و منزل و جان
 مراد قلبشان گردید حاصل
 امید ما بعفو تو از آنست
 رجاء خرد نما ثابت در این دل
 توئی بخشنده ده بر ما تو رحمت
 گرم رانی ز درگاه خوار و حیران
 نسازم از تملق خویش داری
 کریمی تو را نیکو شناسم
 بجز درگاه مولای وفا دار
 بجز خالق کسی فریاد نیست
 و گر منعم کنی از بهره هایم
 در آتش گر مرا مأوا نمائی
 نگردم ناامید از فضل و احسان
 نگردد دوستیت خارج از دل

نمیگردد فراموشم بعقبی
 الهی رحمت بفرست بیحد
 برون کن از دل من حب دنیا
 محمد مصطفی ختم نبیین
 تحیات و سلام غیر محدود
 بدارم تا بتوبه سویت آیم
 همه عزم به امید و به آمال
 که باشد حالت او از من اخسر
 چه سان وارد شوم در قبر چون من
 نه ز اعمال نکو فرش نمایم
 چرا بر حال خود یکدم تنالم
 نماید نفس با من خدعه از کین
 اجل بالین من هر دم زند پر
 بگیریم من همی بردادن جان
 برای ظلمت اندر قبر گریم
 شوم بهر سؤال قبر گریان
 که من عریان و حالم زار باشد
 بینم گه یمین گاهی شمالم
 که هر کس فکر حال خویش دارد
 یکی مستبشر و خوشحال و خندان
 الهی بر تو باشد تکیه گاهم
 بخواهم رحمت را یا الهی
 تو جمله دوستان را از کرامت
 الهی حمد و شکرت مینمایم

نعیم و ستر تو دزد دار دنیا
 بروح احمد و آل محمد
 مرا در زمره خوبان بده جا
 و آل اطهر آن خسرو دین
 بآنها تا قیام یوم موعود
 اعانت کن بحال خود بگیریم
 گذشت و من شدم مأیوس ز اعمال
 اگر باشم باینحالت در آخر
 مهیایش نکردم بهر خفتن
 که در آن همنشین باشد برایم
 ندانم من چه سان باشد مثالم
 دهد دنیا فرییم با صد آئین
 نگیریم من چرا بر حال مضطر
 که روحم از بدن آید به بیرون
 ز تنگی لحد چون ابر گریم
 و یا بر حشر خود باشم پریشان
 بدوش من گنه بسیار باشد
 کسی نبود دلش سوزد بحالم
 یکی خرم یکی تشویش دارد
 یکی باشد ذلیل و خوار و حیران
 رجاء و هم امید و هم پناهم
 تو بخشی رحمت بر هر که خواهی
 ز راه لطف فرمائی هدایت
 که کردی پاک از دل شر کهایم

ثنا و حمد تو هر دم بخوانم
 کنم آیا ثنا و شکر هر حال
 بجد و جهد خود در کرده‌هایم
 بجنب شکر تو یا رب ندانم
 بجنب نعمت و احسان عامت
 بدیدم چونکه جودت راسزاوار
 یقین دانم که باشد از تو معمول
 بسوی تو ست یا رب رغبت من
 ز تو آمال خود امید دارم
 الهی ای خدای حی یکتا
 برای آنچه با تو از صفاتست
 برای تو ست خوف و هم‌رجایم
 بسوی تو بلند است ایندودستم
 بنکر تو دلم را زنده دارم
 توئی مولا محل حاجتی تو
 بکن رحمت تو بر پیغمبر و آل
 ز من آن معصیت را ده جدائی
 ز تو کردم سؤال از آنکه دارم
 تو بر خود حتم فرمودی زرافت
 بود امر خلاق با تو تنها
 همه مخلوق از بهرت عیالند
 برت هر چیز خاضع در نهانی
 الهی رحمت کن آن زمانی
 زبانم از جوابت باشد الکن

که دارد بسط بر ذکر ت زبانم
 زبانم از ادای آن بود لال
 الهی من تو را راضی نمایم
 چه باشد قدر و مقدار زبانم
 چه باشد قدر اعمالم مدامت
 بمن شد حسرت و آمال بسیار
 که از شکرت شود اعمال مقبول
 بود از تو همیشه خشیت من
 مرا سویت کشد آمال زارم
 بسوی تو ست عاکف همت ما
 دمام رغبتم بر تو زیاد است
 بتو افکنده ام مهر و وفا
 به بند طاعتت خوفم به بستم
 خنک دل از مناجات نمایم
 امید و حاجتم را غایتی تو
 بهر روز بهر ماه و بهر سال
 که گردد مانع از امر خدائی
 طمع با خوف و هم امیدوارم
 که بهر بندگان بخشی تو رحمت
 تو هستی بیشریک و پاک و یکتا
 همه در قبض تو اندر نوالند
 تبارک ای خدای دو جهانی
 که از من قطع گردد هر کلامی
 رباید پرسش تو عقل از من

کجا باشد رجا های عظیم
 مکن نومید آندم کز مذلت
 مکن دورم زخود از بهر جهلم
 عطا کن بر من آن چون من فقیرم
 الهی بر تو باشد اعتمادم
 بلطف و رحمت دل بسته ام من
 بجدوت قصد کردم حاجتم را
 ز تو امید دارم رفع فاقه
 بزیر سایه عفو متقیمم
 مدام چشم بر خوبیت باز است
 مسوزان ای خدا بر نار رویم
 مرا در هاویه ساکن مگردان
 الهی حسن ظن من باحسان
 مکن بر من حرام آن اجرهایت
 الهی گر بآخر گشته عمرم
 کنون از اعترافم بر گناه
 اگر عفو کنی ای رب سرمد
 و گری کردی عذابم از عدالت
 بدنیا رحم کن بر غربت من
 بتنهائی قبرم رحمت ده
 چه از بهر حساب آیم بمحشر
 بلطف خود ببخشا آن گناهان
 تو بودی ساترم در دار دنیا
 الهی رحم کن بر حال مضطر

که بر تو بود هر امید و بیم
 بسوی تو بود فقرم بشدت
 مکن ردم بکوتهای صبرم
 نما رحم ضعیف و دستگیرم
 امید و هم تو کل اعتقادم
 فناء اندر تو را آماده ام من
 ز رحمت فتح خواهم دعوتم را
 عنایت رفع درویشی و حاجه
 که جود تو است آمال عظیمم
 همیشه بر تو ام روی نیاز است
 تو هستی موضع هر آرزویم
 تو هستی بهر مانور دو چشمان
 بود محکم تو مجروم نگردان
 تو میدانی که من هستم گدایت
 نباشم از عمل نزدت مکرم
 لباس عفو و غفران از تو خواهم
 ز تو کس عفو را اولی نباشد
 ز تو اعدل نباشد در قضاوت
 بوقت مرك بنگر کربت من
 نجاتی در لحد از وحشتم ده
 بفرما رحم هستم خوار و مضطر
 که باشد از تمام خلق پنهان
 ادامه ده تو سترت را بعقبی
 هماندم که بخوابم روی بستر

ز بیماری ندارم هیچ طاقت
 تفضل کن دمی کز بعد مردن
 بیندازند جسمم زار و ناکام
 بگردان رحمت با من هم آغوش
 نفرما جود و فضلت را ز من دور
 شوم وارد به تو در قبر تنها
 امید من بغیر از تو نباشد
 الهی گر مرا با خود گذاری
 ترحم گر نفرمائی بحالم
 نباشد لطفقت از درخوا بگاهم
 اگر ننمائی از من رفع کربت
 اگر مولای من رحمت نباشد
 اگر فضلت نشد آنجا پناه
 کجا بهر فرار خود بجویم
 الهی از عذاب ده نجاتم
 الهی کن محقق این رجایم
 همی دانم گناه و ذنب بسیار
 الهی آنچه را خواهم بهر حال
 سزاواری تو بر پرهیز کاری
 لباس مغفرت بر من بیوشان
 بیمارزد گناهانم بر آیم
 تو یا رب صاحب من قدیمی
 کسانیکه نخوانندت بدنیا
 کسیکه منکر وصف تو باشد

کنند از من عزیزان رفع حاجت
 بیاید مغتسل از بهر شستن
 که شوید صالح جیران و ارحام
 چه خویشانم بر ندم بر سر دوش
 چه ارحامم بر ندم جانب گور
 در این منزل نظر کن غربت ما
 در آنجا مونسم جز تو نباشد
 بگردم من هلاک از بیقراری
 در آنجا استغاثت بر که آرم
 فرع سوی که آرم کو پناه
 که باشد دستگیر من بغربت
 که در آنجا بمن رحمی نماید
 کدامین فضل باشد تکیه گاه
 دمیکه در اجل بندد برویم
 که من امیدوارم در حیاتم
 تو ایمن ساز خوف و ترسهایم
 ندارد چاره غیر از عفو غفار
 سزاوارش نباشم من ز اعمال
 تو عفو عاصیانرا دوست داری
 که پنهان سازد از من هر گناهان
 نباشم من مؤاخذ کرده هایم
 تو یا رب صاحب صفح عظیمی
 تو دادی بهره و نعمت بآنها
 بدنیا از نعمت بهره یابد

کسیکه بر درت آید بزاری
 چگونه از درت محروم باشد
 تبارك خالق و الا مقامی
 الهی بنده ات با شرمساری
 بیاورد احتیاجش رو برویت
 بخواهد از تو کز روی عطوفت
 الهی روی پاک از من نگردان
 ز روی صدق خوانم ایندعایت
 یقین دانم که بر ما مهربانی
 تو شرم از مسئلت خواهان نداری
 توئی آن سان که فرمودی صفات
 الهی بر درت عبد ذلیل
 فرج بر من عطا کن از رحیمی
 ز تو خواهم تمام خیرها را
 الهی از تو خواهم بهتر از آن
 که بهتر سامع هر سائلی تو
 الهی کن عطا از بیش یا کم
 و یا بر اهل و اولاد و عزیزان
 تو بر من سهل کن امر معیشت
 بکن اصلاح احوال علیم
 قرارم ده از آنها که بدنیا
 تمام نعمت دادی به آنان
 حیات دائم و عیش مدامی
 الهی آنچه خود خواهی نمائی

یقین داند توئی خلاق باری
 نعیم و رحمت بر وی نبارد
 تو خلاق جمیع خاص و عامی
 بیامد بر درت با آه و زاری
 که گوید در شود عاکف بکویت
 نظر بر وی کنی بدیش حاجت
 قبول از آنچه کردم مسئلت کن
 رجا دارم که بنمائی اجابت
 بیارد رحمت بر ما مدامی
 ز احسان و عطا نقصان نداری
 تو بالا تر که گویم وصف ذات
 همی خواهم دهی صبر جمیل
 بقول صادق و اجر عظیمی
 چه دانم یا ندانم منتها را
 که از تو خواستندی جمله نیکان
 که نیکو معطی هر قائلی تو
 هر آنچه بهر خود از تو بخواهم
 و یا بر والدین و خویش و اخوان
 بر مردم کن بمن ظاهر مروت
 نما روزی مرا عمر طویل
 تو نیکو کرده اعمال آنها
 شدی راضی از آنها و بدوران
 بدادی کردی آنها را گرمی
 بر آئی دیگری کاری نخواهی

مرا مخصوص کن از جانب خویش
نگه دارم که غیر از تو نگویم
ریا و سمعه و خوشنودی و کین
بده توفیق نزدت خاشع آیم
الهی هم ز روزی وسعتم ده
خدا یا روشنی ده چشمهایم
الهی آنچه نعمت از تو دارم
بده صحت بجسم و قوت تن
بمن توفیق ده کاندن عبادت
کنم طاعت رسول پاک امجد
و آل اطهر پاکش امامان
همیشه تا بود عمرم بدنیا
بفرما از برای من مقرر
زهر رحمت که نازل کردی از خیر
و یا نازل نمائی تو بهر سال
ز رحمتها که دادی بندگانرا
ز امراضی که رفع آن نمودی
ز حج خانه ات افضل ز اعمال
بده روزی من خوب و فراوان
بکن ای سید و مولای من دور
ادا کن قرضهایم تا من زار
بگیر از دشمنانم چشم و هم گوش
کسانی که بمن طغیان نمایند
بمن نصرت کرامت کن برایشان

بذکر خاص بی او هام و تشویش
تقرب بر تو غیر از تو نجویم
که اعمالم بگردد قاسدا از این
باعمال و عبادت خاضع آیم
مرا اندر وطن امنیتم ده
باولاد و عیال و مالهایم
مقامی ده بر آن شکرست گذارم
سلامت دار دین و ملت من
کنم فرمایشت را من اطاعت
نبی ما ابا القاسم محمد
صلوة و رحمت باشد به ایشان
برم از جان و دل فرمان آنها
که باشد سهم از هر کس فزونتر
بماه رحمت اندر شب قدر
ز خیرات و ز مقبولی اعمال
بلاهایی که کردی دفع آنرا
گناهانی که عفو از آن نمودی
نصیم کن در این سال و بهر سال
ز فضل و اسعت ایحی سبحان
ز من هر فتنه و هر شر و هر زور
نباشم در عذاب و هم در آزار
که در دنیا نمایندم فراموش
حسادت از پی عدوان نمایند
بکن چشم منور قلب شادان

هموم را بدل بنما بشادی
 کسی برهن کندگر قصد آزار
 بده ما را پناه از شر شیطان
 تو از اعمال زشتم شو نگهبان
 بعفو خود ز آتش ده نجاتم
 بفضل کن نصیب از حور عینم
 بفرما در جزا با احمد یار
 صلوة و رحمت بر جانسان باد
 الهی سید و مولا و شاهی
 نمایم مسئلت عفو عظیمت
 لثیمیم اگر پرسش نمائی
 اگر در دوزخم بدهی تو مسکن
 که من از دوستداران خدایم
 گر ایمولای من آمرزش را
 بفرما مذنبان رو بر که آرند
 بود اکرامت از مختص خاصان
 الهی در جحیمم گر دهی جا
 و گر اندر بهشتم جادهی زان
 یقین بالله تو داری خوشتر از من
 الهی خواهم از تو این سعادت
 که بر تو دوست باشم و ز تو ترسان
 هم ایمانی که ثابت بر تو باشد
 توئی صاحب جلال و جاه و اکرام
 مقرر کن که دارم دیدنت دوست

بده هر گونه ام باشد مرادی
 تو او را تحت اقدام نما خوار
 نما بر ما کفایت شر سلطان
 ز لطف پاک سازم از گناهان
 دخول جنت را ده براتم
 بگردان از عباد صالحینم
 دگر با اهل بیت پاک اطهار
 همی بر روح و بر اجسادشان باد
 اگر تو از گناهانم بخواهی
 طلب بنمایم از رحم رحیمت
 کریمیت بخواهم با گدائی
 نمایم اهل دوزخ را خبر من
 باو طرح محبت مینمایم
 نبخشی جزء ولاء در گهت را
 فزع سوی که حاجت از که خواهند
 کجا شد ناله صاحب گناهان
 شود خرم عدوت دشمن ما
 شود خرم دل ختم رسولان
 سرور دوست از شادی دشمن
 کنی قلب مرا پر از محبت
 کنم تصدیق بر آیات قرآن
 جدائیها و شوقی کز تو باشد
 همیشه بندگان را دادی انعام
 توهم داری لقای بنده ات دوست

بود در دیدنت خوشحالی من
 بکن حشرم بخیوبانی که رفتند
 بگیر از بهر من راهی چه خوبان
 بفرما ختم اعمالم با حسن
 برحمتهای خود ایرب عالم
 هر آن شری که از من کرده رد
 الهی کن عطا ایمان متقن
 دم مردن بآن ایمان بمیران
 بکن قلب از ریا و ریه بیزار
 نما بینا دو چشمم در ره دین
 بده فقهیم بعلم و از خطایا
 بکن رویم سفید از نور رویت
 بمیرانم به آئین و بملت
 الهی ده پناهم از کسالت
 دیگر از هم و غم و خوف و غفلت
 دگر از هر بلیات و مصائب
 دگر از نفس کو قانع نباشد
 دعائی که استجاب نیست دروی
 دگر از آن نمازی کان نباشد
 سپارم بر تو ایرب دو عالم
 هر آن نعمت که بر من کردی احسان
 تو سامع بر دعای بندگانی
 الهی از تو کس ندهد پناهم
 مده بر نفس من هیچ از عذابت

کرامت باشد و هم شادی من
 بگردانم ز خوبانی که هستند
 اعانت کن بآن سان که به آنان
 بهشت را ثواب آن کن از من
 بکن یاری توهر نیکو عطایم
 اعانت کن که بر من بر نگرود
 که ثابت باشدم تا بعد مردن
 نمایم زنده با آن دین و ایمان
 که اعمالم شود خالص ز اغیار
 بده فقهیم که گردم پیرو این
 و رعخواهم نماید منع از آنها
 بگردان رغبت ما را بسویت
 دیگر با ملت ختم نبوت
 دیگر از فقر و از بغل و قساوت
 ز مسکینی و از فقر و مذلت
 چه در ظاهر چه در باطن چه غائب
 شکم سیر و دلی خاشع نباشد
 عملهایی که نفعش نیست در پی
 قبول در گه و بالا نیاید
 خود و اولاد و دین و مالیهایم
 بتو بسپارمش از شر شیطان
 تو عالم بر همه سر و عیانی
 بغیر از تو پناه از کس نخواهم
 مکن ردم که افتم در هلاکت

الهی کن قبول از من دعایم
 بریز از من هر آن وزرو و بالی
 ثواب مجلس و این گفتگویم
 عطا فرما بهشت و هم رضایت
 زیاد از آنچه خواهم کن عطایم
 کتابت میدهد بر عفو دستور
 که هر ظلمی بمن آید بدوران
 الهی ظلمها بر خود نمودم
 الهی گفتیم سائل نرانم
 مکن ردم عطا کن هر چه خواهم
 الهی گفته بر زیر دستان
 منم عبد ذلیل بینوایت
 تو در هر شدتی بر من پناهی
 بسوی تو گناه آورده ام من
 نباشد جز تو یارب کس پناهم
 بفریادم رس و یاری نمایم
 ببخشی هر گناه و ذنب بسیار
 الهی کن قبول از من یسیرم
 تو آمرزنده جرم و گناهی
 الهی ده بمن ایمان کامل
 یقین صادقم ده تا بدانم
 رضا باشم معیشت را بقسمت
 تو یا رب پادشاه عالمینی
 الهی بنده عاصی حسینم

بلندم کن مقام و هم صدایم
 مکن یاد از خطیئاتم بحالی
 ثواب هر دعائی که بگویم
 اجابت کن چه من خوانم دعایت
 که بر تو راغبم ایرب عالم
 الهی کرده ما را تو مأمور
 کنم صبر و نمایم عفو از آن
 تو اولائی بفرما عفو وجودم
 منم سائل بیابت نا توانم
 بده اندر جوار خود پناهم
 همیشه ما کنیم انعام و احسان
 نما عفو م مسوزان از بلایت
 مجیب و مستفاث هر ندائی
 ز سختیها پناه آورده ام من
 بغیر از تو ز کس یاری نخواهم
 تو بنمائی قبول از کرده هایم
 کنی عفو از خطای هر گنه کار
 الهی عفو کن جرم کثیرم
 تو رحمت ده بعبد روسیاهی
 که روشن گردد از ایمانم این دل
 هر آنچه ختم کردی شد همانم
 ز هر چه داده می انعام و نعمت
 تو راحم تر ز جمله راحمینی
 ببخشاجرم و غصیان بر حسینم

بهر کارم چه از دنیا چه عقبی شدم درمانده و دارم تمنی
 بر آری جمله حاجات و مهمات بفرمائی زمن عفو خطیئات
 زیارات نبی و هم امامان مرا روزی نما ایحی سبحان
 مدرس را نما از لطف آزاد بکن از رحمت عامت تو دلشاد
 تمام شد مناجات نامه، بعون الله تعالی، از خوانندگان التماس دعا دارم
 که این عاصیرا بدعای خیر یاد نمایند و چنانچه خطائی از قلم رفته
 غمض عین فرمایند والسلام علی من اتبع الهدی

اقل السادات سید حسین مدرس صادقی غفرالله له ولوالدیه
 ولجميع الموضتین

هر آنکس بخواند صدق این دعا باخلاص و زاری تهی از ریا
 گناهان او هر چه باشد عظیم بیامرزد از فضل و رحمت خدا
 و لکن مدرس ز خوانندگان دعاهای خیر است او را رجا

بسم الله الرحمن الرحيم

ایذات تو بر جمله مخلوق هویدا	پنهان ز همه چشم و بهر ذره تو پیدا
تعریف ز اوصاف کریم تونه ممکن	ذات تو زهر عیب و زهر نقص مبرا
اظهر ز همه ظاهر در نزد بصیران	اخفی ز همه مخفی در دیده عمیا
مخلوق دو عالم همه بر ذکر تو مشغول	خواهان همه وصل تو ای خالق یکتا
در سفره احسان تو هر دشمن و هر دوست	بر نعمت و آلاء تو مشمول بهر جا
غفار ذنوبی تو و ستار عیوبی	بر منعم و مفلس همه رحمت کنی اعطا
هر کس که بدرگاه تو آید بتضرع	هر گز نشود درد و جهان واله و شیدا
ای خالق فیاض و خطا پوش و مسبب	هم موجد اجسامی هم محیی موتی
از ما همه عصیان و خطاکاری و لغزش	و ز تو ز عطا و عفو همه دم عفو خطایا
هستی تو ز اسرار ضمائر همه آگاه	داریم همه عفو گشته از تو تمنا
هر کس بمقامی طلب وصل تو جوید	گه کعبه و گه صومعه و دیر و کلیسا
خلاق مکانهای و بهر تو مکان نیست	یا بیم تو را وقت پریشانی دلها
با کوه گنه گر طلب عفو نمائیم	از ما پذیری و بخششی گنه ما
یارب اگر نیست بدرگاه تو جاهی	هم نیست عمل تا که شود توشه فردا
لکن بود از رحمت عام تو رجایم	بر دامن لطف تو زnm دست تولا
بر جمله محبان تو داریم محبت	بخشای تو مارا بسر افرازی آنها
احمد که بود ختم رسل بر همه عالم	بر ما بود اندر دو جهان سرور و مولا
باشد ز علی در دل ما مهر و محبت	از دوستیش قلب نمودیم مصفا
با آل علی رشته ما آمده محکم	و ز دشمن آنها همه جوئیم تبرا
یا رب ز تو داریم رجا تا همه مارا	در ظل حماشان بدهی مسکن و مأوا
ز آفات جهان حفظ نما جمله محبان	هم دور کن از ما بجز جمله خطرها
از لطف مقدر بنما بهر مدرس	باشد بنعیم تو سر افراز بعقبا

در مدح و منقبت مولای متقیان علی علیه السلام

شاهی که بمصطفی بود یار علیست	ماهی که بود مطلع انوار علیست
آئینه حق نما شه کشور دین	بن عم نبی سید ابرار علیست
یکتا صدف بحر ولایت که از آن	صد گوهر علم شد پدیدار علیست
محبوب خدا ملجاء مخلوق جهان	فرمانده دین قاتل کفار علیست
شاهی که پی بقای احمد جان را	در راه خدا نمود ایثار علیست
بر خلق جهان پناه در هر دوسرا	بر شاه رسل محرم اسرار علیست
فریاد رس جمله محبان ز وفا	در روز جزا از شر در نار علیست
مقصود خدا ز خلقت کون و مکان	وز کوثر و سلسبیل و انهار علیست
بر جمله مؤمنان امیر است ز حق	بر متقیان سرور و سالار علیست
در هر دو جهان که دار فانی و بقاست	بی شبهه بدان که صاحب دار علیست
دنیا که محیط هر بلا و خطر است	بر دوست زهر بلا نگهدار علیست
هر گونه شرف عز و جلال و عظمت	کز حصیر و برون بود سزاوار علیست
در دار فنا قاسم ارزاق بشر	در حشر قسیم جنت و نار علیست
مردم همه مرده دل بخوابند ولی	آنکس که بود زنده و بیدار علیست
ستار بود خدای بی مثل و نظیر	هم مظهر حسن رب ستار علیست
گر بهر مدرس است عصیان بسیار	غم نیست که بهر او مدد کار علیست

یضاً در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

شده باز فصل بهار و من شدم از نشاط چه بلبلان

که برای دیدن روی گل گذرم بجانب گلستان

چه ز عشق یار شدم غمین ولی از عطاش بدم یقین

که پس از فراق وصالی و ز غمی مرا نبود زیان

شب و روز خرم و خوشدلم و ز مقام طالع مقبلم
 که زمهر یار شد ایندلم ز صفا چه روضه از جان
 چه خوشست یار نکو اگر بعطو فتم فکند بصر
 که شود نصیب من از نظر زحیات و هستی جاودان
 اگر آن جمال نکوی او شوم چه آینه رو برو
 دل و جان کنم بفدای او قدمی نه بد چه بدیده گان
 همه دم بیاد لقای او بودم بدهر من آرزو
 که شوم غلام سرای او فکنم بمقدم دوست جان
 مه برج عالم لا فقی شه دین و سرور اتقیا
 وصی نبی ولی خدا علی آن پناه مقربان
 که وجود و هستی ماسوا بطفیل خلقت او بود
 هم از او رسد بجهانیان ز نعیم خالق مهربان
 اگر از ولای علی تو را بودت نصیب بدان یقین
 که زهر بلا دهدت نجات و ز ناز آخرت امان
 بزبور و مصحف و هم صحف بهمه صحائف انبیاء
 ز مقام و حکمت و شأن او بنموده خالق او بیان
 ز بلا بجمله انبیا بود او نجات و کند رها
 که علیست ناجی اولیا و پناه جمله پیمبران
 نه بنای ارض و سما بدی نه قصور و جنت و حور عین
 اگر از وجود علی نبود غرض ز خلقت انس و جان
 بخدائیش چه جماعتی بگزیده اند از این بود
 که صفات خالق سرمدی ز وجود اوست همی عیان
 همه عمر اگر با طاعتی همه دم بدکرو عبادتی
 نبود تو را چه ولای او بتو کی رسد ثمری از آن

بشبی که حضرت احمدی بمقام قرب شد از زمین
 همه از صدای علی شنید خطاب خالق مهربان
 منم آن گدای پر از گنه بدرسرای تو یا علی
 متوسلم که ز لطف خود شمری مرا تو ز دوستان
 بامید لطف و عطای تو شده ام غلام سرای تو
 همه دم بمدح و ثنای تو بودم ترانه چه بلبلان
 تو خود آنشپی که زمقدمت شده کعبه قبله اهل دین
 حرم از وجود مبارکت شده پاک از صنم و بتان
 همه روز و شب شده ورد من ز ره خلوص علی علی
 بجز این مرا نبود غمی که شوم ز لطف تو کامران
 بدو عالم از تو بود رجا که دهی نجات زهر بلا
 بجهان کنی ز غممرها بجزا ز نار دهی امان
 بمدرس از ره مرحمت بنمای لطف و عنایتی
 که بوقت مرگ فزون شود ز رخت ضیاء دودیدگان

رباعی

تا نام علی گشته مرآورد زبان نبود غم از آفت و از سود و زیان
 در مخزن دل نیست بجز حب علی با این همه سرمایه چه غم از خسران

رباعی

از نام محمد چه عجین شد گل من شد مهر علی زینت قلب و دل من
 و ز نور دهو یکن از اولاد عالی شد رحمت حق در این جهان حاصل من

مناجات

یا رب بکلام قل هو الله احد یا رب بصفات ذات الله صمد
 حق نبی آنکه لم یلد مادر دهر چون او و علی که همه چه اولم بولد
 یا رب بدو سبط پاک و زهرا که نبود غیر از علی از برای او کفو احد

کن حفظ ز شیعیان آنها ایمان
 با حب علی مدرس پاک نژاد
 هم ثابت و پایدار تا روز ابد
 پاینده نما تا بصف حشر رسد

رباعی

یار بسی از گناه خود مجزونم
 بنمای بدل گناه من بر حسنات
 بر کرده خود روز جزا مرهونم
 فرمای ز لطف و رحمت ممنونم

هنگام تشریف بارض اقدس خراسان عرض شده

از بس شدم از غصه ایام پریشان
 تا از غم ایام شوم ساعتی آزاد
 ناگه یکی از اهل خرد گفت بگو شوم
 خواهی اگر از رنج دو عالم شوی آزاد
 در بارگاه شاه جهان کن نظر از صدق
 از شوق برفتم چه در آن وادی ایمن
 شاهی که بود و اسطه فیض الهی
 سلطان خراسان علی آنرا ده موسی
 آنرا نه نمای ره یزدان که رضایش
 افواج ملایک همه بر گرد حریمش
 هر دل که در آن مهر رضا گشت هویدا
 صحن و حرم محترم مش مأمّن دلهاست
 نور رخ او کرد چه در طور تجلی
 ای نور خدا وی صدف بحر نبوت
 از روی تو اخلاق نبی گشته پدیدار
 هر کس که بدر بار تو آید پی حاجت
 فرمان تو در امر قضا هست مسلم
 گفتم چه خوش آید که روم جانب بستان
 هم چهره گل بینم و هم ناله مرغان
 بیموده مکن عمر تلف قلب پریشان
 از صدق روان شو بسوی ملک خراسان
 بنگر که در آن نور خدا آمده پنهان
 دیدم بحقیقت بود آن روضه رضوان
 نوباوه احمد شده دین مظهر رحمان
 کز حشمت او مات بود صد چه سلیمان
 مرضی خدا باشد و سرمایه ایمان
 بر او نه صفت طوف کنان بر سر فرمان
 الحق که بود منزل و خلوت گه یزدان
 جز در گه او نیست پناهی بمعبان
 مدهوش شد از هیبت او زاده عمران
 ای وارث علم نبی آنختم رسولان
 وز خوی تو اوصاف علی گشت نمایان
 هر مشکل او میشود از لطف تو آسان
 نبود عجب از صورت شیران بدهی جان

من باچه زبان وصف و ثنای تو بگویم	توصیف تو را کرده خداوند بقر آن
ذات تو بود مجمع آیات و کرامات	عاجز بود از ذکر صفات تو سخندان
در انفس و آفاق توئی اعظم آیات	بر وحدت خلاق جهان ذات تو برهان
بر در گهت ای شاه مقیم شب و روز	ما جمله چه موریم و تو بر ترز سلیمان
بس حاجت مکنونه بیاورده مدرس	و زحق طلبد حاجت و هم عفو گناهان

مصیبت شب عاشورا

شب قتل شهنشاہ بلند اختر حسین آمد
 که عالم جملگی در شیون و افغان و شین آمد
 ملایک جمله گریانند و عالم سر بسر ماتم
 ندای گریه و غم بر قلوب عالمین آمد
 بگرداب بلا افتاده گویا کشتی عالم
 که سکان سماواتی همه در شور و شین آمد
 بدریا ماهیان در گریه و مرغ هوا در غم
 بقلب جمله آتش اشک غم جاری ز عین آمد
 مگر امشب حسین را با عزیزان رازها باشد
 مگر گریان دو چشم پادشاه حاققین آمد
 مگر عباس آب آورده بهر کودکان امشب
 مگر قاسم بدیدار حسین با زیب و زین آمد
 چرا اصغر نمینوشد زبستان شیر مادر را
 مگر یادش ز تیر کینه در حجر حسین آمد
 عجب شامیست این شب تیره تر از هر شب یلداست
 مگر امشب وداع پادشاه نشأتین آمد
 حسین را با علی اکبر وداع آخرین باشد
 که فردا قامتش صد پاره از تیغ و سنین آمد
 مدرس خون بیار از دیده گانت از غم فردا
 که فردا شافعت سلطان مظلومان حسین آمد

در نصایح گوید

ای آنکه بصورت انسانی	وز خوی و طبیعت حیوانی
در خود بنما نظری آنی	تا عیب و مفاسد خود دانی
تا چند بقید هوا و هوس	هستی تو اسیر چه کاو و فرس
بزمردده چه مرغ بکنج قفس	در تیه ضلالت و حیرانی
زین دام اگر آزاد شوی	وز قسمت خود دلشاد شوی
فارغ ز غم صیاد شوی	عمرت نشود در غم فانی
از علم و خرد کی بهره بری	از هستی خود چون بیخبری
در کوی وفا تا ره نبری	در وادی جهل فرو مانی
ایضا بر خرم باغ جنان	آیات خدا بر تو است عیان
بنما نظری از صدق در آن	بین قدرت حضرت یزدانی
ای مقصد خلقت ارض و سما	وی قابل رحمت و فیض خدا
گشتی تو چه تابع امر هوا	عمرت شده مرتع شیطانی
از راه خدا چون دور شدی	در راه هدایت کور شدی
وز جهل بنمود مغرور شدی	فانی کندت این نادانی
زین دار فنا چون رهگذری	آماده نما بار سفری
این راه تو بس باشد خطری	بی توشه مرو گر انسانی
چون بهر مدرس هست رجا	یا رب ز کرم رحمی فرما
کن عفو هر آنچه نموده خطا	چون عالم ظاهر و پنهانی
از رحمت خود بنما شادم	سرمایه عمر از کف دادم
در وادی غفلت افتادم	فرمای بمن تو احسانی
تو خالق ارض و سماواتی	تو دافع جمله بلیاتی

هم معطی جمله غطیاتی حاجات مرا خود میدانی

رباعی

صهر نبی ولی خدا شاه ماعلیست نور مبین بخلاق خدا ره نما علیست
هم روح بخش و رهبر خلق جهانیان بر جمله مؤمنان همه مشکل گشا علیست

مختصری از شرح مسافرت اعلیحضرت

سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء بزمین کر بلا

چونکه مأمور شد از جانب حق جل علا خسرو دین سید ابرار حسین ابن علی بر حسب امر رسول مدنی ختم رسل احمد مختار محمد که باو باد تحیات و سلام از قبل فرد صمد دائم و سر مد که شود آتشه مظلوم پس از طوف حرم عازم طوف حرم و کعبه مقصود بسوی سفر کر بیلا از پی احیای دیانت که ز جور و ستم فرقه اشرار از آن محو شده جمله آثار و فراموش نموده همگی از نظر احکام خدا را - آن زمان پس بنوشته بدسی نامه و مکتوب بآشاه ز اشراف و قبائل همه از کوفه و اطراف و از او خواش و درخواست نمودند که از بهر هدایت برود جانب آنها و نوشتند اگر خواش ما را باجابت نرسانی همگی روز جزا نزد رسول دو سرا از تو شکایت بنمائیم که ما را راه راست هدایت ننمودی و نهادی بضاللت همه ما را - پس بناچار علم کرد قد سرو بر آن مقصد عالی شه دین قصد سفر کرد و بمهمانی آن قوم روان شد بسوی کوفه پی امر هدایت و فرستاد یکی نایب خاصی که بدی افضل و اتقای کسانش سوی آن قوم که آگاه نماید ز ورود شه مظلوم پس آن قوم منافق بنمودند باو بیعت و گفتند که ما از دل و جان حاضر و آماده بفرمان تو هستیم و همه منتظر مقدم فرزند رسولیم که اندر ره او جان بسپاریم و شود رهبر مادر دو جهان تاهمه بینیم بعقبی همه دم لطف و عنایات خدا را

چون رسید آنشه مظلوم بارضی که بدش نام نکو کرب و بلا ناگه از آن قوم گرفتند سر راه بآن سید ابرار سپاهی همه خونخوار و زحق بیخبر و واله و بیزار و بگفتند که از زاده مرجانه چنین امر رسیده که شما را برسانیم بنزدیک یزید انسک غدار و اطاعت بنمائید از او ورنه نباشد بجز از کشته شدن چاره شما را - شاه فرمود که ایقوم شما نامه نوشتید و مرا بهر هدایت طلبیدید کنون ز آمدنم گر نگرانید گذارید روم سوی وطن یا بدیار دیگری با زن و فرزند و جوانان همه گفتند که این امر نشاید و بامکان نیاید که ز تو دست برداریم مگر آنکه بحکم پسر هند جگر خوار درآئید و یا جنک نمائیم و همه کشته شویم آنچه بود امر قضا را - شاه مظلوم بفرمود بابناء و باخوان گرامی که بدانید که این ارض همان موضع پاکست که فرمود رسول مدنی بهر من آماده شده موضع قتل من و یاران و قبور شهدا بار گشائید وز محمل بدرآرید زنان و همه طفلان و جوانان که همین منزل ویران بود آرامگه ما و در آن خاک شود قامت عباس و علی اکبر و قاسم همه غرقابه بخون و شود این پیکر من بیسر و سر بر سر نی جمله از این قوم ببینیم جفا را - پس بپا کرد شه کریلا خیمه و خرگاه در آن دشت بلا بهر عزیزان خدا لیک همان لشگر غدار گرفتند در اطراف حریم شه دین جای که از کوفه چه سیلاب رسیدند بسی لشگر خونخوار بسرکردگی زاده سعد انسک بیشرم جفا کار که از جانب سر حلقه اشار که آنزاده مرجانه ملعون همه مأمور قتال شه لب تشنه حسین ابن علی زاده زهرا شده پسر شاه شهیدان طلبید آن پسر سعد و بسی موعظه ها کرد و بفرمود از این کار خطا در گذر و یاد نما روز جزا را - ولی آنسک دل کافر نا پاک از آنشه نپذیرفت و فزون کرد شقاوت و همان کفر که در باطن او بود عیان گشت و بسی سخت گرفت از ره کین بر شه دین تا که

شدی جمع در آنوادی پر خوف از آن لشگر شیطان عددی بیش از احصا و شمار آنهمه با خنجر و شمشیر و سنان تیر جفا بر کف و آماده بقتل شه ابرار و جوانان و هم انصار از نسل نبی آن سید مختار چه اولاد نبی را همه محصور نمودند رسید از طرف زاده مرجانه کتابی که باولاد علی آب به بندید که از بهر حسین آب حرام است و باید همه لب تشنه بمیرند و بآنها نرسد آب گوارا - پس بیستند ره آب بر آن سید مظلوم و گرفتند بسی لشگر خونخوار در اطراف فرات از ره بیداد که باید نرسد قطره از آب باطفال و یاران حسین تا همه از سوز عطش جان بسپارند از این کار بشد امر عطش سخت بطفالان و باهل حرم آل عبا ورد همه العطش و ناله جانسوز باطفال رضیع و زضعیران که بزد آتش غم قلب همه شاه و گدا را

بود عباس علمدار حسین چونکه شنید اینهمه غوقا و پریشانی اطفال بیامد بیر سید ابرار و گرفت اذن که آبی برساند بخیم حرم از بهر ضعیزان و بیامد بسوی لشگر کفار و بفرمود که ای قوم جفا کار شما وعده گرفتید از فرزند رسول آنکه بیاید بسوی کوفه شما را بره راست هدایت بنماید چه خوش انصاف بدادید و رعایت بنمودید حقوق نبی و آل نبی را که باولاد گرامش زره جور و جفا آب که مهریه زهراء بتولست بیستید نه شرمی ز خدا کرده نه رحمی بصغیران نه دیگر یاد نمودید همه روز جزا را

پس فرس راند سوی شط فرات و کفی از آب گرفت آنکه بیاشامد پس یاد نمود از لب خشك پسر فاطمه با نفس ندا کرد که من آب بیاشامم و لبهای حسین خشك بود از عطش این قاعده مهر و وفا نیست و نخورد آب و لب تشنه برون شد از فرات و بسوی خیمه روان گشت که ناگاه پسر سعد لعین بانك بر آورد که ای لشگر اگر آب رسد بر لب یاران

حسین یکنفر از لشکر ما جان سلامت نبرد اینک از اطراف بگیرید ره
 او نگذارید رسد آب بیاران حسین پس بگرفتند در اطراف همان زاده
 حیدر همگی لشکر خونخوار بشمشیر و سنان تیر جفا حمله نمودند و دو
 دستش زجفا قطع نمودند و فزودند بسی جور و جفا را - شاه دین از
 غم عباس کشید آه و بفرمود که پشتم بشکست و شدم از مرك تو بی یار
 و مدد کار و عیالم همه بیچاره و غمدیده و بیکس همه اعداء تو خرسند
 ز مرك تو و اطفال من از داغ تو ریزند بسر خاک عزارا - دید شهزاده
 علی اکبر ناکام چه بی یار پدر را با ادب رفت حضور شه ابرار و نمود
 عرض که ای باب گرامی شده ام سیر از این زندگی ایندم ز تو خواهم
 که دهی اذن که در راه خدا جنگ نمایم و شوم با شهدا ملحق و زین
 زندگی سخت رهایم کن از بس پیدر لابه و الاحاح نمود آنشه بی یار
 بداد اذن جهادش بسرش بست چه عمامه احمد بیرش کرد لباسی ز علی
 کرد حمایل بجوان تیغ نبی چونکه شد او عازم میدان شه دین روی به
 بن سعد اعین کرد و بفرمود خدا قطع کند نسل تو را چون تو بمن قطع
 رحم کردی و بادیده گریان نظری بر رخ شهزاده نمود و بسوی خیمه
 روان شد پس علی آمد و رو کرد بلشگر که منم زاده پیغیر و فرزند
 حسین ابن علی ای سپه کوفه حمایت کنم از دین نبی نور دو چشم نبوی را
 طلبیدید بمهمانی و اکنون بگرفتید شر راه و از او منع نمودید همان
 آب که مهریه زهراء بتولست که اطفال صغیرش همه لب تشنه و بیتاب
 کنون گوش دهید از حرم محترمش العطش و ناله طفلان بفلك رفته
 فراموش نمودید مگر وعد و وفا را - چون نبخشید اثر بر دل آن
 سنگدلان موعظه و مطلب آنشاه و بحکم عمر سعد گرفتند در اطراف
 همان تشنه ناکام بشمشیر و سنان حمله نمودند پس آن تازه گل حیدر
 کرار بزد دست بشمشیر و بآنقوم شد او حمله ور از قهر چه آن

شیر که در گله روباه‌فند گشت از آن قوم بسی ریخت سرو دست شجاعان
 بزمین چون ورق جمله درختان بخزان گشت چنان عرصه بآن سنگدلان
 تنك که آواز فرار و حذر از جمله شجاعان بفلك رفت چه بن سعد لعین
 دید که لشگر همه در غلغله و زاری و روح از بدن جمله روانست ندا
 کرد که ای لشگر چار همه حمله نمائید بیکبار و بسوزید ز داغش جگر سید
 ابرار پس آنقوم جفا کار گرفتند در اطراف گل‌گلشن آن سید مختار
 زهر سو همه با خنجر و شمشیر و نی و تیر و هر آن حربه که بود آمده
 در کار که ناگه بزدی متقذ بیدین ز جفا ضربت شمشیر بفرق گل‌گلزار
 نبی گشت از آن ضربت کاری شه ناکام چه بیتاب و بیفتاد بزین گفت
 که ای باب سلام بتو اینك علی از دار فنا رفت چه بشنید شهنشاه جهان
 ناله فرزند گرامی بفشانند اشك زچشمان و چه اسبند در آتش بفرس
 گشت سوار و برسانید چه خود را بسر نعش جوان نعره کشید از دل و
 فرمود که ایکو کب وقت سحرم زود نمودی تو غروب و نبود بعد تو خیری
 بجهان اشك بسی ریخت ز چشمان و بفرمود که ای خیل جوانان بیرید
 این گل پژمرده سوی خیمه که زنها نشوند آگه از این داغ ولی کس
 نبدی تا که کند یاری آن‌شه بیغل نعش جوانرا بگرفت و بسوی خیمه
 روان گشت زنان جمله پریشان و همه موی کنان و همه اضراف همان
 نعش جوان جمله ملایك شده در گریه از این واقعه دیدند چه این شور
 و نواریا پس از آن چون همه یاران و جوانان حسین در ره دین جنك
 نمودند و یكایك بشهادت رسیدند نماندی ز برای شه دین غیر یکی
 غنچه نشكفته بگهواره که بود از همه اصغر ز عطش رفته ز تن تاب و
 توانش نه بدی شیر بماش نه رسید آب بکامش شه دین بهر وداع آمده
 بیشیر چه بگرفت روانشد سوی لشگر که آیا لشگر بیرحم گر از من
 نکرانید باین طفل گناهی نبود رحم نمائید که از سوز عطش گشته

پریشان و بود محترض آخر بپشانید باو قطره آبی و نمائید دل فاطمه
 را شاد پس آن لشگر بیشرم زدندی غوض آب یکی تیر جفا بر گلوی
 نازک آن طفل که در دست پدر گشت شهید و دل شاه شهید خون شد
 از این غم که باین طفل نمودند چنین ظلم و جفا را - پس بیامد بدر
 خیمه شه تشنه لبان بهر وداع اهل حرم را طلبید آنگاه فرمود سلام
 بشما باد منم عازم میدان و شما را بخدا میسپرم پس همه زنهای و عزیزان
 بگرفتند در اطراف شه دین و همه گریه و زاری بنمودند و بهر یک
 سخنی بود یکی گفت مرا سوی وطن بر سوی جد و پدرم آندگری
 گفت که من با غم ایام و یتیمان چه کنم شاه بصد مهر و عطوفت همه
 را امر بصبر و عظمت کرد و بصد محنت و غم کرد وداع همه طغیان و
 عزیزان و روان گشت سوی اشگر اعدا و بسی موعظه ها کرد بآن قوم
 که شاید بهدایت برسند و ز خدا شرم نمایند ولی آنسپه شوم زنا زاده
 شقاوت بفزودند و بفزودند و بشه حمله نمودند پس آنزاده قتال عرب
 دست بشمشیر زد و کشت از آن قوم هزاران نفر آن سان که شدی جمله
 هراسان و فراری عمر سعد ندا کرد که ای قوم بود این پسر شیر خدا جمله
 بیکبار باو حمله نمائید پس آن قوم بیکمرتبه اطراف شهنشاه گرفتند
 پس آنشاه برانید فرس قلب سپاه و همه سرهای شجاعان بهوا تن بزمین
 زیر سم اسب بیفتاد ولی شاه بیک سمت شدی تا که دمی رفع کند
 خستگی خویش که ناگه یکی از اهل زنا سوی شه افکند یکی سنگ
 به پیشانی بر نور منیرش برسید و بشکست آینه صنع خدا را دیگری تیر جفا
 کرد رها آمد و بر قلب مبارک برسید از اثر این دو جراحت شه بی یار
 ز بس خون ز تنش رفت بیفتاد ز زین اهل سماوات همه گریه کنان اهل
 جهان جمله عزادار و جهان جمله بر از غم که شدی آنشه لب تشنه شهید
 از ستم فرغه اشرار و بشد رأس منیرش بسنان اهل حرم جمله پریشان

همه مدهوش چه دیدند به نی نور خدا را
 بس کن اینقصه مدرس که جهان گشت پر از غصه و غم روز جهان
 تیره شد و اهل جهان جمله عزا دار نما لعن به بن سعد و یزید و همه
 اتباع و کسانیکه نمودند چنین ظلم و جفا را

ذکر خواب حضرت جبرئیل برای خامس

آل عبا

ای گل گلشن زهراء بتول نور چشم و خلف پاك رسول
 ایكه هست از رخ تو مات عقول ای شهید ستم قوم جهول

ان فى الجنة نهر امن لبن

لعلى و حسين و حسن

رو بخواب ای ثمر باغ جلی ای لب ت بوسه گه خاص نبی
 رویت ای مظهر انوار علی میگذارد بتنور از دغلی

ان فى الجنة نهر امن لبن

لعلى و حسين و حسن

ایرخت روشنی باغ جنان خواب کن خواب تو ای روح روان
 خواب کن کز ستم و جور خسان سر پاك تو شود زیب سنان

ان فى الجنة نهر امن لبن

لعلى و حسين و حسن

خواب راحت بکن اینور خدا قدسیان جمله برایت بهزا
 زانکه آخر بصف کربلا میبرد شمر سرت را از قفا

ان فى الجنة نهر امن لبن

لعلى و حسين و حسن

ای شهید ستم قوم پلید ای رخت ذیب ده عرش مجید
 لب لعلت که پیمبر بمیکند میشود بوسه گه چوب یزید

ان في الجنة نهر امن لبن
 لعلى و حسين و حسن
 میشود از ستم قوم دغا دست عیاس تو از ظلم جدا
 فرق اکبر شود از ظلم دو تا عیش داماد مبدل بعز
 ان في الجنة نهر امن لبن

لعلى و حسين و حسن
فتخمس در مصیبت حضرت علی اصغر
 علیه السلام

بود دری در صدق زشاه شهیدان
 معزن آب حیات و بال آب عطشان
 سوی خیام حرم چه لؤلؤ غلطان
 همچو پدرخوی و روی چو نه تابان
 اصغر نامی که بود اکبر ایمان

معنی آب حیات لعل نکویش
 سوره والشمس آیتست ز رویش
 چشم امید شهان گشوده بسویش
 بود گراز قحط آب خشک گلوش
 مادر او را نبود شیر پستان

بود بگهواره آنصغیر چه بیتات
 نه بد لش صبر و نه بدیده بدش جواب
 چونکه شنید او ندای یکسی باب
 گاه بدامان مام و عمه و احباب
 بود پریشان نمود ناله واقفان

اهل حرم حال آنصغیر چه دیدند
 جمله بی چاره نزد شاه دویدند
 جامه صبر از غمش بتن بدریدند
 گفتند آنحال و اینچنین بشنیدند
 کارید آن طفل تا برم سوی میدان

شه زحرم طفل را گرفت و روانشد
 زانسه یکس بگیریه اهل جنان شد
 آیت کبرای حق بخلق عیان شد
 اهل سماوات بر زمین نگران شد
 چونکه شد آنشاه بارضیع نمایان

گفت که ای قوم این نکرده گناهی آب دهیدش که هست نور الهی
در دم آخر کند تلذی ماهی حالت زارش دهد زمرك گواهی
اصغر از تشنگی رسانده بلب جان

بود شه اندر کلام و منتظر آب حرمله بنمود حلق طفل چه سیراب
تیر شه شعبه زشت کرد چه بر تاب حلق علی زانسه شعبه گشت چه شاداب
از عوض آب دید ناوك پیکان

کرد تبسم بروی شاه چه اصغر گشت از آن خنده قلب شاه مکدر
اهل سماوات و ارض جمله در آذر گریه کنان بر صغیر احمد و حیدر
جمله از این قصه گشته واله و حیران

شد چه زخون تر گلوی نازك آناه گشت از این غصه تار چهره آناه
کرد نگاهی بروی طفل بصد آه از ستم و ظلم آن جماعت گمراه
کرد شکایت بسی بخالق رحمان

اهل حرم جملگی بشیون و زاری مادر آن طفلرا نبود قراری
اشك مدامش ز چشم آمده جاری مری کنان بافتان بحال فکاری
از غم طفلش نمود ناله و افغان

بار خدا یا بخون نا حق اصغر حفظ نما شیعیان ز فتنه و هر شر
هم بدرس نمای لطف مکرر هم بکن از لطف عام خویش مقدر
تا شود او را شفیم شاه شهیدان

زبان حال حضرت مولای متقیان علی علیه السلام

در مصیبت حضرت صدیقه طاهره

الا ای نو گل باغ رسالت شدی آسوده از این دار محنت
غم مرك تو بر من ناگوار است پس از تو زینبم غمگین و خار است
حسن سوزان حسین نالان زداغت چه سازم با غم درد فراق
نگفتی راز خود با من نهانی مگر دیدی ز من نا مهربانی

ز داغ تو شدم غمگین و مدهوش	چراغ منزلم گردید خاموش
نگفتی با من ای زهرای اطهر	که پهلویم شکست از تخته در
چه رفتی ماه من از دار فانی	شدم من سیر از این زندگانی
همی تو سم که بعد از تو زمانی	شود بر من دراز این زندگانی
شوم بعد از تو گریان روز و شبها	نباشد بعد تو خیری بدنیا

رباعی

هر چه پیش آیدت ایدوست بود عین صلاح
میرسد فیض خدا بر تو بهر شام و صباح
گر رسد بر تو بلائی نشوی بیدل از آن
شکوه از مبدء فیاض بکس نیست مباح

رباعی

بر سر خوان لثیمان چه خوری نان و غذا
باشد آن لقمه تو را باعث هر گونه بلا
تا توانی بسر سفره مردان بنشین
که بود راحت روح و سبب رشد قوا

خاتمه کتاب

با کثرت شغل خود این نسخه بنا کردم
تا جمله مجبان را از خویش رضا کردم
اسرار مجبین است در بارگاه یزدان
یکخوشه از انخرمن بر خویش جدا کردم
سر چشمه هر فیضی باشد ز نبی و آل
یکقطره از آندریاست معنی ز دعا کردم
مضمون مناجاتیست از سرور دین سجاد
وز صهر نبی حیدر بس مدح و ثناء کردم

هر شب بسحر ایدوست بر درگه یزدان رو
 با گریه بگو یارب بس ذنب و خطا کردم
 بخشای گناه من یا رب بهمه خوبان
 ز اعمال قبیح خود بر خویش جفا کردم
 وانگاه مدرس را بنما ز دعایت شاد
 کین گوهر پر قیمت تقدیم شما کردم
 بس شکر گذارم من بر درگه ربانی
 این خدمت لایق را بیقصد ریا کردم
 دارم ز همه یاران صد گونه تشکر ها
 تا عفو نمایند هر گونه خطا کردم

تشکر

بس تشکر میکنم از چاپ و طبع اولیا
 طبع این منظومه بنمودند با صدق و صفا
 از مدیر محترم با کارمندانش بسی
 میکنم تقدیس و حفظ جمله خواهم از خدا
 وز حسین شمس بنمایم تشکر زانکه او
 بهر طبع و نشر آن آمد دلیل و رهنا
 بهر این نیکان که بر من بذل همت کرده اند
 از خدا خواهم سلامت هم سعادت هم بقا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	همنان	هم عنان	۱۳	۲۰	فریاد	فریادرس
۹	۲	فسبحان له	فسبحان اله	۲۲	۲۱	ختم	حتم
۱۰	۳	بر	در	۲۶	۱	و زیاد است	
۱۱	۱۳	سوء	حسن	۳۸	۱۵	بیتات	بیتاب

